

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مطالب گذشته

در بحث دیروز ثمره بحث اجتماع امر و نهی را، طبق آنچه مرحوم آخوند(ره) فرموده‌اند، بیان کردیم. نسبت به مطالب ایشان، انظار دیگری هم وجود دارد، که باید بیان و بررسی کنیم.

ثمره قول به جواز

ایشان فرموده‌اند که بنابراینکه اجتماع امر و نهی جایز و ممکن باشد و بنا بر اینکه شیء واحد مجمع برای عنوانین هست، این عمل مطلقاً صحیح است، چه عمل عمل عبادی یا غیر عبادی باشد. چه شخصی که این عمل را انجام می‌دهد، عالم به قصدیت حکم و موضوع باشد یا جاهل باشد.

ایشان فرموده‌اند: روی قول به جواز اجتماع امر و نهی، باید عملی را که انجام می‌شود ولو عمل عبادی مثل صلاه، بگوییم: صحیح است، مطلقاً اعم از اینکه عالم به حرمت باشد یا جاهل باشد.

نظریه مرحوم محقق نائینی(ره) در این باره

محقق نائینی(قدس سره) (اجود التقريرات، جلد 2، صفحه 178) فرموده‌اند: به نظر ما اگر قائل به جواز اجتماع امر و نهی شویم و بگوییم این شیء واحد مجمع برای عنوانین است، در صورتی که شخص عالم به غصبیت و حرمت است، نمازش فاسد است. اما اگر ناسی باشد یا جاهل به غصبیت و حرمت باشد، این نماز صحیح است.

لذا محقق نائینی(ره) بنا بر قول به جواز اجتماع امر و نهی، در جایی که واجب، تعبدی است مثل صلاه، تفصیل می‌دهند که، بین صورت علم به حرمت و صورت نسیان و جهل فرق وجود دارد.

ادعای اول مرحوم محقق نائینی(ره)

ادعای اول ایشان این است که، کسی که در خانه غصبی نماز می‌خواند، فرض می‌کنیم اجتماع امر و نهی در شیء واحد جایز و ممکن است، یعنی الان این شیء واحد، مجمع برای دو عنوان قرار گرفته، يك عنوان، ماهیت صلاه بر آن تطبیق می‌کند، عنوان دیگرش، ماهیت غصب است، این شخص، هم عالم به این است که غصب حرام است و این خانه، خانه غصبی است، در این صورت هیچ راهی برای تصحیح این نمازی که انجام می‌گیرد وجود ندارد.

راه‌های تصحیح صلاه در این فرض و مناقشه در آن

فرموده‌اند: مجموعاً طرقی که برای تصحیح صلاه در اینجا تصویر می‌شود سه راه است، و هر سه را بیان و مورد مناقشه قرار می‌دهند.

راه اول برای تصحیح صلاه در اینجا مناقشه در آن

راه اول این است که بگوییم: خود این نماز در دار غصبی، مصداق برای مامور به باشد، چون اجتماع امر و نهی جایز است و این صلاه مصداق برای مامور به است.

فرموده اند: این نمی شود.

ایشان مبنایی داشتند، که قبلاً آن را مفصل مورد بحث قرار دادیم و آن این که: این که اصولیین گفته اند: قدرت شرط برای تکلیف است، این شرطیت از کجا آمده؟

مشهور قائلند به اینکه این شرطیت را عقل حکم می کند، که تکلیف به عاجز قبیح است و بنابراین اگر فعلی از دایره قدرت مکلف خارج بود، عقل این تکلیف را تقبیح می کند، لذا گفته اند: تکلیف عاجز قبیح است، پس نمی شود در اینجا، متعلق خارج از قدرت باشد.

اما مرحوم نائینی (ره) در مقابل مشهور فرموده اند که: اعتبار و شرطیت قدرت را، از راه عقل نمی فهمیم، بلکه از اقتضاء خود خطاب، آن را می فهمیم، یعنی خود خطاب «افعل»، «صل»، اقتضاء دارد که متعلق، مقدور مکلف باشد، برای اینکه این خطاب برای جعل داعی در نفس مکلف است.

وقتی می گوییم: «افعل»، «صل»، با این خطاب می خواهیم، در نفس مکلف به سویی این متعلق و برای انجام این عمل، داعی ایجاد کنیم و روشن است که، داعی در صورتی به متعلق امکان دارد که، متعلق مقدور باشد. اگر مقدور نبود دیگر داعی به متعلق تحقق پیدا نمی کند.

داعی یعنی همان انگیزه، مکلف انگیزه برای اینکه این عمل را انجام دهد، ندارد و خطاب هم برای جعل داعی در نفس مکلف است و داعی به سویی ممتنع، امکان ندارد و باید متعلق مقدور باشد.

پس نتیجه می گیریم که، خطاب جایی را شامل می شود که، متعلق مقدور برای مکلف باشد، در اینجا که خود این متعلق عنوان غصبی دارد، چون ملازم با حرامی است، اگر چه بنا بر جواز اجتماع امر و نهی، عین حرام نیست و این نماز عین غصب نیست، ولی ملازم با غصب است و همین مقدار که ملازم با غصب است، از مصداقیت برای مامور به خارج می شود، چون «الممنوع شرعاً کالممنوع عقلاً».

این نماز ملازم با يك حرام است، نماز ممنوع و ممتنع شرعی می شود و چیزی که ممتنع شرعی شد، مانند ممتنع عقلی است، لذا این فرد از دایره متعلق مامور به خارج می شود.

لذا راه اول که بگوییم: این نماز در دار غصبی، متعلق برای مامور به است، درست نیست. بلکه این که این نماز در دار غصبی، «فرد لطبیعت الصلاه» را قبول داریم، نمی گوییم که: مصداق صلاه نیست، بلکه می گوییم که: این مصداق برای مامور به نیست.

پس راه اول که خودش مامور به باشد، تا نمازش صحیح شود، باطل است. صحت یعنی این فرد مصداق برای مامور به قرار گیرد، نه مصداق برای طبیعت، صحت یعنی مامور به، بر ماتی به، انطباق پیدا کند.

راه دوم برای تصحیح صلاه در اینجا و مناقشه در آن

راه دوم این است که از راه ترتب درست کنیم، بگوییم: این صلاه که ملازم با غصب است، خودش امر ندارد، یعنی مولا می گوید: وقتی در خانه غصبی است و غصب حرام است، این فرد از صلاه خودش امر ندارد، لکن بیاییم يك امر ترتبی بر آن درست کنیم، یعنی بگوییم: مولا می فرماید: اگر این نهی را عصیان کردید و داخل در خانه غصبی شدید، آنوقت صلاه هم امر

دارد و يك امر ترتبي درست كنيم، - شبیه آن بحث مفصلي كه در سال گذشته در باب ترتب داشتيم - كه مولا مي‌گويد: بايد ازاله نجاست از مسجد كني، اما اگر نتوانستي يا نكردي، يك امر ترتبي متوجه به صلاه شود تا بروي نماز را انجام دهی.

مرحوم نائيني(ره) فرموده‌اند: اینجا بر خلاف آنجاست، در آنجا اگر امر ترتبي درست مي‌کردیم، اینجا نمي‌توانيم براي اين صلاه، امر دومي بنام امر ترتبي درست كنيم، براي اين كه صلاه در اینجا، يا بايد بر آنچه كه ضد صلاه است مترتب شود، ضد صلاه، اكل است، شرب است، قيام است، همينطور ايستادن توي خانه است، شارع بگويد: اگر آمدي اكل و شرب انجام دادي، اینجا نماز بر تو واجب است، يا بايد اين صلاه را بر وجود خودش متوقف كند.

اگر در اين امر ترتبي در باب صلاه، ضد صلاه را بگيريم، كما اينكه در باب «امر به شيء مقتضي نهي از ضد آن» مي‌گفتيم: ضد ازاله، صلاه است. آنجا هم مسئله را بين ضدين درست مي‌کردیم.

در اینجا صلاه و غصب كه ضد يكدیگر نيستند، بايد ضد و اضداد صلاه را ببينيم، اضداد صلاه، اكل است، شرب است، اين چيزهاست، بگويم: امر به صلاه، معلق بر اين اضداد است.

اگر اين باشد، معنايش اين است كه امر به احد الضدين بر وجود ضد ديگر متوقف باشد و اين محال است و نتيجه‌اش طلب جمع بين ضدين است، يعني مولا هم اكل و شرب را مي‌خواهد و هم صلاه را.

احتمال دوم اين است كه صلاه امر دارد، اگر خودش در اين دار غصبي موجود شد، اين صلاه داراي امر است. كه اين هم محال است براي اينكه يك چيز را نمي‌توانيم بر وجود خودش در عالم خارج مقيد و متوقف كنيم، اين مستلزم تحصيل حاصل است و محال است.

بنابراين فرموده‌اند: براي اينكه يك امر ترتبي در اینجا درست كنيم، از يكي از اين دو راه است، يا بايد بر ضد صلاه مترتب باشد يا بر خود صلاه. اگر امر ترتبي در صلاه بر ضد خودش متوقف است، لازمه اش اين است كه طلب احد الضدين مشروط به وجود ضد ديگر شود و «هذا محال» و اگر متوقف و معلق بر خودش شود، اين هم تحصيل حاصل مي‌شود و محال است.

لذا مرحوم نائيني فرموده‌اند: اين راه دوم هم بسته مي‌شود.

راه سوم براي تصحيح صلاه در اینجا و مناقشه در آن

راه سوم اين كه، از راه ملاك وارد شويم و بگويم: اين فرد از صلاه ولو مصداق مامور به نيست، ولو خودش داراي امر ترتبي نيست، اما ملاك عباديت و ملاك صلاه در آن وجود دارد و با همين ملاك، بتواند قصد تقرب كند و عبادت محقق شود، كما اينكه در باب صلاه و ازاله هم بعضي ها، نماز را از راه همين ملاك درست مي‌کردند.

نائيني(ره) فرموده‌اند: اینجا هم ملاك وجود ندارد، در صحت عبادت، علاوه بر حسن فعلي، نياز به حسن فاعلي هم داريم. يك عبادت در زماني درست است كه، علاوه بر اينكه حسن فعلي دارد، - حسن فعلي يعني عمل، عملي است داراي ملاك و مصلحت، عملي است كه، ذاتاً محبوب لله تبارك و تعالي است - بايد حسن فاعلي هم داشته باشد و در ما نحن فيه، حسن فاعلي ندارد، پون آمده عالم بالحرمة - چون فرض در اینجا است، اين عالم به اين است كه اين مكان، مكان غصبي است و غصب هم حرام است - اين كار را انجام مي‌دهد، پس حسن فاعلي ندارد، لذا اين عمل صلاحيت براي مقربيت ندارد.

مرحوم نائيني(ره) همين جا با همه خصوصيات محل نزاع فرموده‌اند: اين نماز نه خودش امر دارد، نه امر ترتبي دارد، نه ملاك دارد، شما از چه راهي مي‌خواهيد بگويد كه: اين نماز و عبادت، عبادت صحيحي است.

بحث اخلاقي: تدبر در قول و عمل و عجز نبودن در آن

يکي از نکاتي که در زندگي انسان خيلي مؤثر است و رعايتش بسيار نتايج خوبي دارد و عدم رعايتش هم آثار زيانباري در بردارد، که به تجربه هم ثابت شده، اين است که انسان در اقوالش و اعمالش، عجل نباشد و تدبير و تفکر در عمل يا قولي که مي خواهد از او سر زند، داشته باشد.

البته اين مربوط به همه حرفه ها و مشاغل و صاحبان علوم است، اختصاص به يك رشته اي دن رشته اي ندارد. اين از دستورات دينيمان است که، انسان وقتي که مي خواهد يك حرفي بزند، ببيند که واقعاً اين حرف، گفتنش خوب است يا نه؟ آثاري دارد يا نه؟ اگر اين حرف را نزنم چه مي شود؟

اين که در روايات هم داريم که، از علائم مؤمن «سمت و سکوت» است، يکي از عللش همين است که، مؤمن عاقل هميشه در آنچه که مي خواهد بگويد، فکر مي کند و آثار آنچه که به دنبال حرف و فعل اوست را، در نظر مي گيرد.

دايره اين مسئله خيلي وسيع است، مثلاً گاهي اوقات در درس خواندن؛ انسان چه درسي را بخواند، پيش که بخواند، به چه نحوي بخواند. يا در درس گفتن؛ چه درسي را بگويد،

بعضي ها مخصوصاً در زمان ما، قبلاً اينطور بود که، يك طلبه اهل فضل، چند دوره مقدمات و ادبيات تدريس مي کرد، چند دوره معال و اصول الفقه و شرح لمعه و رسائل و اينها را تدريس مي کرد، دوره هاي متعدد، آرام آرام، به بحثهاي بالا مي رسيد، اما الان فرض کنيد که، بعضي ها فکر مي کنند، چرا به جاي اينکه بگويند: مدرس ادبيات است، خوب به او مي گویند مدرس کفايه است، بدون اينکه کتابهاي قبلي را گفته باشد، کفايه را بگويد، ولو اينکه از عهده اش هم في الجمله بر بيايد، اما اين بسيار کار اشتباهي است.

در اعمال و رفتار و گفتارمان، بايد با تدبير پيش برويم، تدبير معنايش اين است که، عمل را آدم مجسم کند، کاري که مي خواهد واقع شود، تا انتهايش را مجسم کند، بگويد حالا من امسال مي خواهم کفايه بگويم، فرض مي کنم کفايه را دارم مي گويم، صد نفر هم مي آيند، پايان سال شد، چه گير من آمده؟ چه گير ديگران آمده؟ اينهايي که من وقتشان را گرفتم، هر روز يك ساعت براي شان اين بحث را گفتم، آيا توانستم بين خود و خدا، آنچه که درست بوده، بگويم يا اينکه نه مي خواستم يك عنواني باشد؟

حالا بياوريم روي بحث خارج، بحث خارج موجود، من بگويم: يك سال بحث خارج داريم. حالا در حوزه هم بحث خارج عنوان دارد، آيا واقعاً بعد از يك سال، من برنده شده ام يا نه؟ اگر واقعاً توانايي و قدرت دارد، که مطالب ديگران را دقيق بفهمد و بيان کند و دقيق هم اشکال کند، اين خيلي خوب است، اصلاً چه بسا وظيفه اش هم باشد که اين کار را انجام دهد. اما اگر در خودش ترديد دارد چه؟

واقعاً اين را به عنوان يك اصل قرار دهيم، در کاري که ترديد هست، وارد نشويم، تجربه نشان داده، آثار بسيار بدّي دارد. در قولي که ترديد داريم، که اظهار و بيانش آيا فايده دارد يا نه؟ از گفتنش امتناع کنيم. تصرف در قول و عمل نداشته باشيم.

گاهي اوقات از آدم مسئله اي مي پرسند، بلافاصله مي خواهد جواب دهد، بلافاصله مي گويد: من که از کامپيوتر کمتر نيستم، من بايد زود جواب دهم، چه عيبي دارد، واقعاً خودمان را ادب کنيم، اگر کسي چيزي از ما سوال کرد، بلد هم بوديم، صد در صد هم بلد بوديم، باز با ثاني جواب دهيم، اين را مقداري در خودمان پياده کنيم.

من متاسفانه نتوانستم در خودم پياده کنم، اما اين خيلي براي انسان فضيلت مي شود. افراي را سراغ دارم که در يك مجلس، وقتي بحث شده، بحث هاي خيلي علمي و عميق، اينها کلمه اي حرف نزدند، در حاليکه از تمام اهل آن مجلس قوي تر بودند، اين هنر هست.

در يك مجلس کسي از ديگري سوال مي کند، من جواب دهم، اين خيلي بد است، از ديگري سوال مي کنند، من که دارم مي شنوم، بلافاصله خودم را داخل کنم. اين سبب مي شود که انسان، روحيه تسرعش زياد شود، اصلاً بايد يك کاري کنيم که، روحيه تسرع

در همه امور، در انسان خاموش شود، «إلا الي الخيرات». تسرع به نماز اول وقت، تسرع به صدق، تسرع به کار خیر، که این يك چیز دیگری است.

اما در این امور عادی و متداولی که تسرع جستن داریم، یعنی چه؟ بالاخره از چیزهایی که مهلك برای انسان است، همین است. بیاییم از موارد پایین و جزئی از اینها شروع کنیم، در اینها انسان میتواند تسرع را کم از کم ببرد. فکر و تدبیر و تأنی را در خودمان ایجاد کنیم.

در روایات دارد که، کسی که عجول است، نادم است، بالاخره پشیمان میشود. الان میخواهید معامله‌ای را انجام دهید، خانه‌ای را بخرید، خوب يك مقدار با حوصله، دقت، با تدبیر، پیش چند نفر می‌نشینید، می‌گویند: که ده مشتری روی این خانه هست، آدم را وادار میکنند، زود اقدام کند تا از دست انسان نرود.

این را شما بدانید، در این دنیا انسان اگر بگوید چیزی از کف من رفت، اشتباه است. اصلاً این فکر که انسان معتقد باشد، چیزی از امور ظاهری دنیوی را از دست دادم، اشتباه است.

تنها چیزی که از کف انسان می‌رود، معنویت و حقیقت و تقوی است. امروز اگر بتوانیم يك قدم، دو قدم، توجهمان را به خدا، تقربمان را به خدا، بیشتر کنیم و نکریم، این واقعاً هزاران افسوس دارد. امروز اگر می‌توانستیم نماز شب بخوانیم و نخواندیم، بدا به حال انسان، این افسوس دارد، مقام و حتی علم و اعتبار و همه این چیزها، چیزهایی است که اگر انسان بگوید از کف انسان رفت، يك تخیلی است، چون چیزی نیست، که بخواهد از کف انسان برود.

آنچه که از کف انسان می‌رود و جای افسوس دارد، همین مسائل معنوی است و ما اگر بتوانیم با همین حالت تثبیت، این که در روایات دارد: «لا عقل کالتدبیر»، این که امیر المومنین (علیه السلام) در آن لحظات آخرشان فرموده‌اند: «انهيكم عن التسرع في القول والعمل»، من شما را از تسرع در قول نهی می‌کنم، بلافاصله آدم يك حرف نزند، بفهمد این حرفی که می‌زند، ممکن است آبروی يك کسی برود، این حرفی که می‌زند، ممکن است افتري باشد، این حرفی که می‌زند، ممکن است يك اختلافی را در يك جامعه ایجاد کند.

کما اینکه می‌بینیم تربیون دست يك افرادی قرار می‌گیرد، که هر چه دلشان می‌خواهد می‌گویند: نزاع‌ها و اختلافها به وجود می‌آید. خوب اینها را اگر ما فکر کنیم و با تثبیت و تدبیر جلو برویم، حل می‌شود ان شاءالله، «انما اهلك الناس العجله»، در روایات دارد «ولو عنهم تثبتوا لم يهلك احدٌ» اگر مردم اهل تثبیت بودند، اصلاً احدي هلاک نمی‌شد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين